

## بحثی دربارهٔ طرح‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی کوروش صفوی (دانشگاه علامه طباطبائی)

مقصود از نگارش مقاله حاضر معرفی طرح‌واره‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی و نقد و بررسی نگرش مربوط به آن است. برای نیل به این مقصود، ابتدا به آراء این دسته از معنی‌شناسان اشاره خواهیم کرد؛ سپس، عمده‌ترین طرح‌واره‌های تصویری را معرفی خواهیم کرد و، در نهایت، به بازبینی نگرش مربوط به آن خواهیم پرداخت تا نقاط قوت و ضعف آن معلوم گردد و احیاناً مسیری برای معرفی فرضیه‌ای تازه در این زمینه فراهم آید.

### ۱ مقدمه

آنچه امروزه در میان زبان‌شناسان تحت عنوان معنی‌شناسی شناختی<sup>۱</sup> معرفی می‌شود، در اصل، وجوه مشترک آراء گروهی از معنی‌شناسان سه برههٔ اخیر، به ویژه لانگاکر<sup>۲</sup> (14, 15)، لیکاف<sup>۳</sup> (12, 13)، بروگمن<sup>۴</sup> (1, 2)، جانسون<sup>۵</sup> (9, 10)، فوکونیه<sup>۶</sup> (5, 6)، تالمی<sup>۷</sup> (19) و سویتسیر<sup>۸</sup> (18) است.

اصطلاح معنی‌شناسی شناختی را نخستین بار لیکاف در مقاله‌ای با همین عنوان (← 12)

1) cognitive semantics

2) LANGACKER

3) LAKOFF

4) BRUGMAN

5) JOHNSON

6) FAUCONNIER

7) TALMY

8) SWEETSER

مطرح و نگرشی را معرفی کرد که بسیاری از معنی‌شناسان را مجذوب خود ساخت. بنا بر این نگرش، دانش زبانی انسان مستقل از اندیشیدن و شناخت نیست. این دیدگاه در نقطه مقابل آراء زبان‌شناسانی چون چامسکی<sup>۹</sup> (3,4) قرار می‌گیرد که دانش ساخت‌ها و قواعد زبان را از دیگر فرایندهای ذهنی انسان، از جمله اندیشیدن، جدا می‌دانند. بنابراین، شاید بتوان مدعی شد که هسته اصلی آنچه این دسته از معنی‌شناسان به آن معتقدند در این عبارت نهفته است که دانش زبانی<sup>۱۰</sup> بخشی از شناخت عام انسان است (17, p. 299).

## ۲ مبانی زبان‌شناسی شناختی

آنچه زبان‌شناسی شناختی، به‌ویژه معنی‌شناسی شناختی، نامیده می‌شود مجموعه رویکردهای متفاوتی است که، به دلیل وجوه اشتراکشان در نگرستن به زبان، با چنین عنوانی مشخص شده‌اند.

در آثار این دسته از زبان‌شناسان، اغلب، به تفاوت نگرش صورت‌گرا<sup>۱۱</sup> و نقش‌گرا<sup>۱۲</sup> نسبت به زبان اشاره شده است. بارزترین نگرش صورت‌گرا را به زبان می‌توان دستور زایشی چامسکی (4) دانست که درباره زبان و شناخت دارای دیدگاهی خاص، یعنی جدایی حوزه قواعد زبان از دیگر فرایندهای ذهنی انسان است. افزون بر این، حوزه‌های درونی زبان یا، بهتر بگوییم، سطوح تحلیل زبان، از قبیل واج‌شناسی و نحو و معنی‌شناسی، نیز مستقل از یکدیگرند.

در نگرش نقش‌گرا، برخلاف صورت‌گرا، زبان از سایر فرایندهای ذهنی انسان مستقل شمرده نشده و جدا دانستن سطوح تحلیل زبان نیز نوعی تحویل ساده‌اندیشانه تلقی شده است؛ زیرا نمی‌توان فرضاً، با نادیده گرفتن سطح تحلیل معنی‌شناسی، به مطالعه نحو یک زبان پرداخت و به نتیجه‌ای مطلوب رسید.

به این ترتیب، شاید بتوان زبان‌شناسی شناختی را نوعی زبان‌شناسی نقش‌گرا دانست؛ زیرا، بر اساس دو تفاوت عمده‌ای که مطرح شد، این نگرش از رهیافت صورت‌گرا به زبان دور می‌شود. البته اگر چامسکی را یکی از شاخص‌ترین متفکران

9) Chomsky

10) linguistic knowledge

11) formal

12) functional

صورت‌گرا و، در مقابل، گیون<sup>۱۳</sup> (7, 8) را از جمله بارزترین زبان‌شناسان نقش‌گرای امریکایی بشماریم، آراء لانگاکر، لیکاف و دیگر زبان‌شناسان شناختی، هرچند به دیدگاه نقش‌گرای گیون نزدیک است و از مبانی نگرش صورت‌گرا دور می‌گردد، ولی میان زبان‌شناسی نقش‌گرا و زبان‌شناسی شناختی تفاوت‌هایی وجود دارد که تمایز این دو رهیافت را القا می‌کند (← دبیرمقدم، ص ۱۳-۶۱).

حال باید دید این دسته از معنی‌شناسان برای مطالعه معنی چه نگرشی را برگزیده‌اند و از چه منظری به معنی نگریسته‌اند.

## ۱-۲ نگرش به معنی

لیکاف (12, p. 125) بر این اعتقاد است که انسان تجربیاتی را از جهان خارج کسب و در ذهن خود به صورت مفاهیمی انبار می‌کند. این مفاهیم باید بتوانند در ایجاد ارتباط به کار روند، لذا ماهیتی اختیاری دارند. به این ترتیب، مشخص است که این دسته از معنی‌شناسان واحد معنی را دقیقاً همان نشانه زبانی سوسور در نظر می‌گیرند. لانگاکر (14, p. 11) این نکته را به صراحت بیان داشته و مفهوم نشانه زبانی سوسور را در مطالعات خود پذیرفته است. با این تفاوت که سوسور نشانه را در سطح واژه به کار برده؛ اما لانگاکر و لیکاف همین تعبیر را به واحدهای بزرگ‌تری تا سطح جمله نیز تعمیم داده‌اند (← دبیرمقدم، ص ۶۱). معنی‌شناسان شناختی، در آثار خود، به بررسی برخی از این فرایندهای مفهومی یعنی فرایندهای پدید آمدن نشانه زبانی پرداخته‌اند که جالب‌ترین آنها تحقیق درباره مجاز<sup>۱۴</sup> است. در پژوهش‌های لیکاف و جانسون (13)، لیکاف (12)، و جانسون (9)، بر این نکته تأکید شده است که مجاز عنصری بنیادین در مقوله‌بندی ما از جهان خارج و فرایندهای وابسته به اندیشیدن ماست و به ساخت‌های بنیادین دیگری از قبیل طرح‌های تصویری<sup>۱۵</sup> مربوط می‌شود.

## ۳ طرح‌های تصویری

گفتیم که طرح‌های تصویری یکی از ساخت‌های مفهومی مورد توجه معنی‌شناسان شناختی است. اصل مسئله این است که از ما، در این جهان، اعمال و رفتارهایی بروز

13) Givón

14) metaphor

15) image schemas

می‌کند؛ مثلاً حرکت می‌کنیم، می‌خوریم، می‌خواهیم، محیط اطرافمان را درک می‌کنیم، و، از این طریق، ساخت‌های مفهومی بنیادینی پدید می‌آوریم که برای اندیشیدن درباره امور انتزاعی‌تر به کار می‌روند. به نظر جانسون، تجربیات ما از جهان خارج ساخت‌هایی در ذهن ما پدید می‌آورد که ما آنها را به زبان خود انتقال می‌دهیم. این ساخت‌های مفهومی همان طرح‌های تصویری‌اند. به عبارت ساده‌تر، طرح تصویری، نوعی ساخت مفهومی است که برحسب تجربه ما از جهان خارج در زبان ما نمود می‌یابد. در این مقاله، به سه گونه عمده از این طرح‌های تصویری اشاره خواهیم کرد.

### ۱-۳ طرح حجمی

یکی از انواع طرح تصویری که جانسون به بررسی آن پرداخته طرح حجمی<sup>۱۶</sup> است. به نظر جانسون (9, p.23)، انسان از طریق تجربه قرار گرفتن در اتاق، تخت، خانه، غار و دیگر جاهایی که حکم ظرف پیدا می‌کنند، بدن خود را مظلوفی تلقی می‌کند که می‌تواند در ظرف‌های انتزاعی قرار گیرد. اجازه دهید برای درک بهتر مطلب، ابتدا به شواهد (۱) تا (۷) توجه کنیم:

- (۱) رفته تو فکر.
- (۲) توی بد منمصبه‌ای افتاده.
- (۳) سعی کن خودت را از این گرفتاری بیرون بکشی.
- (۴) قبلاً هم گفته بودم که می‌افتی توی دردمس.
- (۵) چرا سعی نمی‌کنی از این صحبت‌ها خودت را بیرون بکشی؟
- (۶) خودش را حسابی انداخته توی هچل.
- (۷) چرا می‌پری توی حرفم؟

با توجه به این شواهد، به نظر می‌رسد، فارسی‌زبانان برای فکر، منمصبه، گرفتاری، دردمس، صحبت، هچل، حرف و نظایر آن نوعی حجم در نظر می‌گیرند که حکم ظرف دارد و انسان را به صورت مظلوف در خود می‌گیرد.

### ۲-۳ طرح حرکتی

یکی دیگر از انواع طرح‌های تصویری که جانسون (Ibid, p.114) به معرفی آن می‌پردازد

16) containment schema

طرح حرکتی<sup>۱۷</sup> است. به نظر جانسون، انسان از طریق تجربه حرکت کردن خود و سایر پدیده‌های متحرک، برای پدیده‌های گوناگون، فضایی می‌آفریند که در آن می‌توان حرکت کرد. به این ترتیب، در زبان شاهد تعبیراتی هستیم که انگار نمودار مسیر حرکت‌اند. به شواهد (۸) تا (۱۴) توجه کنید:

- (۸) رسیدیم به ته قصه.  
 (۹) برای رسیدن به موفقیت باید تلاش کرد.  
 (۱۰) تاگرفتن مدرک دکتری هنوز خیلی باید بدوی.  
 (۱۱) بالأخره یک روزی می‌رسی به حرف‌هایم.  
 (۱۲) برای رسیدن به نتیجه‌ای مطلوب، باید بررسی‌های متعددی انجام داد.  
 (۱۳) دوستی با کامران مسیر زندگی‌م را تغییر داد.  
 (۱۴) راحت را از راه این دوستانت جدا کن.

بر اساس این شواهد چنین می‌نماید که فارسی‌زبانان برای بسیاری از پدیده‌هایی نظیر قصه، موفقیت و جز آن مسیری در نظر گرفته‌اند که انسان در آن مسیر حرکت می‌کند.

### ۳-۳ طرح قدرتی

به هنگام صحبت در باره طرح حرکتی به ساخت‌هایی اشاره کردیم که انگار حرکتی را در مسیری می‌نمایانند. اکنون شرایطی را در نظر می‌گیریم که، در برابر این حرکت، نیروی مقاومت یا سدّی قرار گرفته باشد. به نظر جانسون (Ibid, p. 47)، انسان در برخورد با چنین سدّی با امکانات متعددی مواجه شده است و قدرت خود را در برخورد با این سدّ آزموده است. به این ترتیب، طرحی از این برخورد فیزیکی در ذهن انسان پدید آمده و باعث شده که وی این کیفیت را به پدیده‌هایی نسبت می‌دهد که در واقع فاقد آن‌اند. جانسون در این مورد سه حالت در برخورد با چنین سدّی و سه طرح تصویری مربوط به آنها را مطرح می‌سازد.

نخستین نوع طرح قدرتی آن است که در مسیر حرکت سدّی پدید آید و ادامه حرکت را ناممکن سازد. در این مورد به شواهد (۱۵) تا (۱۸) توجه کنید:

17) path schema

- (۱۵) برای گرفتن جواز ساختمان خوردم به یک مشکل و هیچ کاری نتوانستم بکنم.  
(۱۶) گرفتار مصیبتی شدم که نه راه پیش داشتم نه راه پس.  
(۱۷) با ازدواجش راه ادامهٔ تحصیلش را به روی خودش بست.  
(۱۸) سعی کن کارکردنت سدّ راه تحصیلت نشود.

دومین نوع طرح قدرتی آن است که در مسیر حرکت سدّی پدید آید ولی بتوان آن را شکست و به حرکت مستقیم ادامه داد یا آن را دور زد و به حرکت ادامه داد و یا مسیر دیگری را انتخاب کرد که کاملاً مسیر تازه‌ای است ولی به پشت آن سدّ راهی نمی‌یابد. برای وضعیت اول، یعنی گذر مستقیم از میان سدّ، می‌توان به شواهد (۱۹) تا (۲۱) توجه کرد:

- (۱۹) با هر بدبختی بود، کنکور را پشت سر گذاشتم.  
(۲۰) بالاخره مشکل مالی‌ام را حلّ کردم و راه تجارت را ادامه دادم.  
(۲۱) عمویم را چون سدّ راه خوشبختی‌اش شده بود، از سر راه برداشت.

برای وضعیت دوم، یعنی دور زدن سدّ و ادامهٔ راه در همان مسیر مستقیم اولیه، می‌توان شواهد (۲۲) تا (۲۴) را به دست داد:

- (۲۲) خودت را درگیر این مخمصه نکن و از کنارش بگذر.  
(۲۳) اگر استخدامت نکردند، به من بگو تا راه دیگری برای این کار پیش پایت بگذارم.  
(۲۴) هرطور شده باید این مشکل را دور بزنی.

برای وضعیت سوم، یعنی وقتی این سدّ ما را وادار می‌سازد تا مسیر خود را تغییر دهیم و راه کاملاً متفاوتی را انتخاب کنیم، می‌توان به شواهد (۲۵) تا (۲۷) توجه کرد:

- (۲۵) این ازدواج ممکن است مسیر زندگی‌ات را تغییر بدهد.  
(۲۶) اگر از سدّ کنکور می‌گذشتی، مجبور نمی‌شدی بروی کار کنی.  
(۲۷) کاش می‌توانستم مهریهٔ فرزانه را تهیه کنم و مجبور نمی‌شدم بروم با دختر عمه‌اش ازدواج کنم.

سومین نوع طرح قدرتی آن است که در مسیر حرکت سدّی پدید آید و انسان بتواند با قدرت خود سدّ مذکور را از مسیر کنار بزند و به راهش ادامه دهد. در این مورد می‌توان به شواهد (۲۸) تا (۳۰) توجه کرد:

- (۲۸) هر طور شده باید این مشکل را از سر راهت برداری.

(۲۹) برای این‌که به مدیریت اداره برسم، همه را کنار زدم و جلو رفتم.  
 (۳۰) هر طور شده باید با هوشنگ ازدواج کنم، پس بهتر است تو خودت را کنار بکشی و  
 سدّ راهم نشوی.

تا اینجا به عمده‌ترین طرح‌های تصویری، یعنی طرح‌های حجمی، حرکتی و قدرتی اشاره کردیم و دیدیم که، در زبان فارسی، نیز می‌توان شواهد فراوانی برای آنها یافت. ولی با تمامی جذابیتی که برای این دیدگاه می‌توان قایل شد، مسائلی نیز پیش روی ما قرار دارد که باید مطرح شوند و در نهایت ما را به نگرش دقیق‌تری در این زمینه راه‌گشا باشند. ذیلاً به این مسائل اشاره خواهیم کرد.

#### ۴ طرح چند نارسایی

گفتیم که، برحسب آراء معنی‌شناسان شناختی، انسان تجربیات خود را از جهان خارج به صورت مجموعه‌ای از ساخت‌های مفهومی در ذهن انبار می‌کند. بر این اساس، می‌توان مدعی شد که این دسته از معنی‌شناسان، برای معنی موجودیت<sup>۱۸</sup> قایل‌اند. معمولاً پیشینه این نگرش به آراء جان لاک<sup>۱۹</sup> باز می‌گردد؛ زیرا، به نظر می‌رسد که او، برای نخستین بار، به این نکته اشاره کرده باشد که معانی الفاظ زبان انگاره‌ها یا تصورات<sup>۲۰</sup> موجود در ذهن‌اند (→ 16, p.78). ایراد عمده‌ای که بر این دیدگاه وارد است این است که چنین تصویرها<sup>۲۱</sup> یا انگاره‌هایی، به دلیل اعتباری بودنشان، در هر فردی به گونه‌ای دیگر است، در حالی که زبان پدیده‌ای اجتماعی است و درک متقابل زمانی میسر خواهد بود که تصویر ذهنی اهل زبان نسبت به تجربیات جهان خارج مشترک باشد. باید توجه داشت که تغییر اصطلاح و استفاده از لفظ مفهوم<sup>۲۲</sup> یا ساخت مفهومی<sup>۲۳</sup> در این مورد چاره‌ساز نیست؛ زیرا اکنون باید تعریفی از آن به دست داد و، اگر آن را به قول جانسون، «تصویری که از تجربیات جهان خارج در ذهن داریم» تعریف کنیم باز مفاهیمی چون تصور و انگاره و نظایر آنها وارد می‌شود و ما را به دور باطل می‌کشاند.

ایراد دیگری که به ذهن خطور می‌کند این است که تجربیات ما از جهان خارج نامحدودند؛ به علاوه، چنین تجربیاتی بیشتر فردی و اعتباری‌اند تا اجتماعی و عینی.

18) entity      19) John Loke      20) ideas      21) image      22) concept  
 23) conceptual structure

حال فرض کنیم ما وجوه مشترک این تجربیات را در ذهن خود به صورت مجموعه‌ای از ساخت مفهومی انبار کرده باشیم، در چنین شرایطی، باز هم با مجموعه نامحدودی از تجربیاتی سر و کار خواهیم داشت که ویژگی‌های مشترکی دارند. حال باید به این پرسش عمده پاسخ داد که انسان، از میان تمامی این تجربیات، چگونه و برحسب چه ملاک‌هایی دست به انتخاب می‌زند و برخی از آنها را در زبان می‌نمایاند؟

ایراد دیگری که می‌توان به دیدگاه جانسون وارد دانست این‌که برای تشخیص این دسته از طرح‌های تصویری ملاکی به دست نداده است. برای نمونه، می‌توان تجربهٔ سقوط جسمی را در نظر گرفت و سپس شواهد (۳۱) تا (۳۵) را عرضه داشت:

(۳۱) چشمم به شیرینی‌ها افتاد.

(۳۳) دلم به تاپ تاپ افتاد.

(۳۴) به سرش افتاده درشش را ول کند.

(۳۵) هوا از آن سرما افتاد.

یا تجربهٔ استشمام کردن بوهای گوناگون را در نظر گرفت و شواهد (۳۶) تا (۴۰) را مطرح ساخت:

(۳۶) این ماجرا بو می‌ده.

(۳۷) گند کارت همه جا پیچیده.

(۳۸) دخترت بوی شیرین پلو گرفته.

(۳۹) چه می‌دانم، من که کف دستم را بو نکرده بودم.

(۴۰) از عنوان این مقاله بوی توطئه می‌آید.

یا تجربهٔ خوابیدن را در نظر بگیریم و به نمونه‌های (۴۱) تا (۴۵) توجه کنیم:

(۴۱) ساعت خوابیده.

(۴۲) طوفان خوابید.

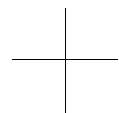
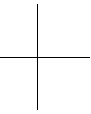
(۴۳) بالاخره سر و صداها خوابید.

(۴۴) کاهوها را بخوابان توی آب.

(۴۵) موهایش را با ژل خوابانده کف سرش.

یا تجربهٔ بلند شدن و ایستادن و شواهد (۴۶) تا (۵۰) را:

(۴۶) این پرونده را از بایگانی بلند کردم.





(۴۷) در مقابل همه یک تنه ایستاده.

(۴۸) بوی سوختگی بلند شده.

(۴۹) مبل‌ها را بلند کردم و بُردم توی حیاط.

(۵۰) موی سرش از ترس صاف ایستاده.

بر حسب تجربیات بی‌شماری که انسان از جهان خارج کسب می‌کند، می‌توان به طرح‌های تصویری نامحدودی رسید که شاهد آوردن برای آنها در هر مورد ما را، به لحاظ روش‌شناسی، با مسئله پیچیده‌ای مواجه می‌سازد و آن این‌که آیا مجموعه‌ای از این شواهد ما را به تصور وجود پدیده‌ای به نام طرح تصویری رسانده است یا این دسته از طرح‌ها، به واقع، بخشی از شناخت ماست نسبت به جهان اطراف؟ به این پرسش پیچیده در بخش ۵ مجدداً اشاره خواهیم کرد.

ایراد دیگری که برحسب نمونه‌های موجود می‌توان مطرح ساخت در آمدن بسیاری از این شواهد به قالب طرح‌های تصویری متفاوت است. برای مثال، به شواهد (۲) و (۴) توجه کنید که مجدداً در (۵۱) و (۵۲) تکرار شده‌اند:

(۵۱) توی بد مخمسه‌ای افتاده.

(۵۲) قبلاً هم گفته بودم که می‌افتی توی دردسر.

نمونه‌های (۵۱) و (۵۲) را به عنوان شاهدی برای معرفی طرح حجمی مطرح ساختیم و گفتیم که، به نظر جانسون، مخمسه یا دردسر با الگوگیری از احجامی نظیر خانه نوعی ظرف تلقی شده‌اند و انسان بدن خود را به مظروفی تشبیه می‌کند که می‌تواند در این ظرف‌های انتزاعی قرار گیرد. حال فرض کنید انسان، از طریق تجربه افتادن خود و پدیده‌های دیگر به نوعی طرح تصویری دیگر دست یافته باشد که افتادن در نقاط انتزاعی نظیر مخمسه یا دردسر باشد. در چنین شرایطی، به واقع، دلیل برتری و انتخاب یک طرح تصویری نسبت به طرح‌های تصویری دیگر معلوم نخواهد بود؛ زیرا ملاک صریحی برای این انتخاب متصور نیست.

## ۵ طرح مسئله

اجازه دهید، پیش از هر سخن، به پرسشی بازگردیم که در بخش گذشته مطرح شد. آیا شواهدی از زبان‌های طبیعی ما را به معرفی طرح‌های تصویری رسانده است یا بر عکس؟

ب عبارت دقیق‌تر، آیا ما برای رسیدن به این طرح‌واره‌ها از قیاس استفاده کرده‌ایم یا از استقراء؟

اگر ما با نگرشی کل‌گرا به مسئله بنگریم یعنی به دنبال آن باشیم که ببینیم انسان چگونه آنچه را در جهان خارج تجربه کرده در زبان خود متبلور می‌سازد، به معمایی پرداخته‌ایم که یافتن راه حلی برای آن بسیار ارزشمند است، حتی اگر پاسخ ما نارسا یا کاملاً نادرست باشد؛ زیرا، به قول کانت، طرح پرسش به مراتب مهم‌تر از یافتن پاسخ است. بنابراین، نمی‌توان در اهمیت و ارزش مساعی معنی‌شناسان شناختی تردید کرد. تا به اینجا می‌توان گفت که معنی‌شناسان شناختی رهیافتی را برگزیده‌اند که ارزشمند و گام نخست آنان در این راه مورد تأیید بسیاری از معنی‌شناسان است؛ این معنی‌شناسان، در مطالعهٔ معنی، خواه رهیافت ارجاعی<sup>۲۴</sup> اختیار کرده باشند خواه رهیافت بازنمودی<sup>۲۵</sup>.

ولی مسئله به همین جا ختم نمی‌شود. به نظر جانسون، ما، برحسب تجربیات فیزیکی خود از جهان خارج، ساخت‌های مفهومی بنیادینی را می‌سازیم که برای حوزه‌های انتزاعی‌تری به کار می‌روند (17, p. 308). اجازه دهید، برای ادامهٔ بحث در این باره، به چند شاهد از طرح حجمی که لیکاف و جانسون (13, pp. 30-32) مطرح ساخته‌اند اشاره کنیم تا تصور نشود این بحث صرفاً در شواهد زبان فارسی قابل طرح است؛ هرچند، به دلیل جهانی بودن مباحث معنایی، چنین ایرادی منتفی است.

53) The ship is coming into view.

54) She's deep in thought.

55) We stood in silence.

شباهت شواهد (54) تا (55) با شواهد (۱) تا (۷) به جذابیت این بحث می‌افزاید و نشان می‌دهد که ذهن پویا و خلاق لیکاف و جانسون به نکتهٔ ظریفی دست یافته که انگار با جهانی بودن معنی هم‌سوست. در شواهد (53) تا (55) نیز برای دید (view)، فکر (thought) و سکوت (silence) همان شرایط حجم داشتن و ظرف بودن مطرح است، درست همانند فکر و منحصه و جز آن در شواهد (۱) تا (۷) از زبان فارسی. بنا به گفتهٔ لیکاف و جانسون، در شواهدی نظیر (54)، که چیزی شبیه به همان شاهد (۱) در زبان

24) denotational

25) repiesentational

فارسی است، thought (فکر) حجم یافته و ظرف‌وار عمل کرده است. دلیلش هم این است که با حرف اضافه in به کار رفته است، درست مانند شاهد (۱) که، در آن، حرف اضافه توی به فکر تعلق گرفته است.

حال اجازه دهید بحث خود را، به شیوه شناخت انسان از جهان خارج یا بر اساس دیدگاه لیکاف و جانسون، به نوع کسب تجربیات فیزیکی انسان معطوف داریم. بر اساس اطلاعاتی که تا کنون به دست آمده است، انسان از پنج حس برای شناخت جهان خارج استفاده می‌کند. هرگاه به چگونگی درک حجم توجه کنیم، مسلماً در درجه نخست به حس بینایی (باصره) سپس به حس بساواایی (لامسه) می‌رسیم. ما حجم را یا با دیدن درک می‌کنیم یا با لمس کردن و به نظر نمی‌رسد شنیدن، چشیدن یا بوییدن نقشی در درک حجم داشته باشند. ولی دیدن یا لمس کردن چگونه در درک حجم عمل می‌کنند؟ در هندسه خوانده‌ایم که حجم پاره‌ای سه‌بعدی از فضا است که از همه طرف محدود باشد، یا فضایی که یک جسم اشغال می‌کند (← دایرة المعارف فارسی، ص ۸۳۴). پس گلدان، کیف حتی کاغذ یا نامه دارای حجم‌اند:

(۵۶) یک کیسه خاک توی گلدان ریختم.

(۵۷) یک بمب توی آن کیف گذاشته‌اند.

(۵۸) توی آن کاغذ برایت حل مسئله را نوشته‌ام.

(۵۹) توی آن نامه کلی نصیحت کرده بود.

بر اساس تعریفی که در هندسه از حجم داده می‌شود، ما در شواهد (۵۶) تا (۵۹) به واقع با حجم سروکار داریم. پس مسئله طرح حجمی در شواهد (۵۶) تا (۵۹) منتفی است. ولی فکر، درد سر، مخمصه و نظایر اینها نه پاره‌ای سه‌بعدی از فضا هستند نه جسمی به حساب می‌آیند که فضایی را اشغال کنند. به این نکته باید توجه داشت که تعریف حجم در هندسه از طریق حس بینایی یا بساواایی صورت پذیرفته است. پس، از آنجا که فکر حجم ندارد، وقتی من جمله رفته‌ام توی فکر را به کار می‌برم، برای فکر نوعی حجم در نظر گرفته‌ام و اینجاست که مسئله طرح حجمی مطرح می‌گردد. به این دیدگاه، دو ایراد عمده وارد است. نخست این که من به هنگام کاربرد شواهد (۵۸) و (۵۹) نیز با حجم سر و کار ندارم، بلکه به سطح اشاره می‌کنم. من روی کاغذ حل مسئله را می‌نویسم و نه توی کاغذ. پس مسئله طرح حجمی صرفاً به پدیده‌های انتزاعی و بدون حجم محدود نمی‌شود. از

سوی دیگر، هرگاه، بر اساس دیدگاه معنی‌شناسان شناختی، آن گونه که در بخش ۴ گفته شد، برای معنی یا ساخت مفهومی موجودیت قایل شویم و آن را موجود در ذهن تلقی کنیم، برای ذهن حجم در نظر گرفته‌ایم و آن را ظرفی تلقی کرده‌ایم که معنی یکی از مظروف‌های آن است. حال پرسش این است که آیا حجم داشتن ذهن از طریق حس بینایی یا بساوایی قابل تأیید است؟ اگر نه، پس چگونه می‌توان مبنای نگرشی را بر پایه چیزی قرار داد که خود حجم ندارد و سپس به این نکته پرداخت که مثلاً درد سر حجم دارد یا ندارد؟ آیا اگر ذهن بتواند ظرف تلقی شود، نمی‌توان مدعی شد که فکر نیز دارای حجم است؟ شاید فوراً این پاسخ به ذهنمان خطور کند که فکر نوعی فرایند ذهنی است. آیا همین تعریف در مورد نسبت ذهن به مغز قابل طرح نیست؟

تا به اینجا دو مسئله عمده پیش روی ما قرار می‌گیرد. نخست این که به نظر می‌رسد، کاربرد حجم برای برخی از پدیده‌های دارای حجم نظیر کاغذ جعلی است. دوم این که به واقع ملاک ما برای آنچه می‌تواند حجم داشته باشد روشن نیست. حال اجازه دهید به سراغ طرح‌واره حرکتی برویم. گفتیم که، به نظر جانسون، تجربه حرکت کردن انسان و رؤیت حرکت پدیده‌های دیگر در مسیری که آغاز و پایان دارد به آدمی اجازه می‌دهد تا این مسیر حرکت را به پدیده‌های دیگری نیز در زبان تعمیم دهد. در این مورد شواهد (۸) تا (۱۴) را به دست دادیم. در این مورد، به شواهد جانسون توجه کنید، ۱۷ → (p.311):

(60) He's writing a PhD thesis and he's nearly there.

(61) I meant to finish painting it yesterday, but I got side-tracked.

جانسون (9, p.114) به حق به این نکته اشاره دارد که حرکت در چنین مسیری در پیوند با زمان است ولی عامل زمان، به صورت ضمنی، از این حرکت قابل درک است. برای ادامه بحث اجازه دهید مجدداً به نمونه‌هایی از زبان فارسی اشاره کنیم:

(۶۲) برای رسیدن به موفقیت هنوز کلی باید جلو بروی.

(۶۳) برای گرفتن جواز ساختمان افتادم حسابی توی دست‌انداز.

این شواهد صحت نظر جانسون را تأیید می‌کنند؛ مثلاً، در شاهد (۶۳)، مسیری که مورد نظر جانسون است «دست‌انداز» هم دارد.

حال مجدداً به چگونگی درک انسان از تجربیات جهان خارج بازگردیم. انسان

حرکت را چگونه درمی‌یابد؟ حرکت را می‌توان دید. می‌توان حرکت یک حشره را روی بدن به کمک حس بساواپی دریافت. می‌توان نزدیک شدن یا دور شدن پدیده‌ای مثلاً پرنده یا پشه را، با صدای حرکت، به کمک حس شنوایی درک کرد. حتی می‌توان پدیده‌ای را در نظر گرفت که بو داشته باشد. مثلاً شخصی که به خودش عطر زده یا حیوانی که کثیف است و بوی بدی می‌دهد و با نزدیک شدن به ما و افزایش بو متوجه حرکت او شویم. درک حرکت از سوی نابینایان می‌تواند مؤید این ادعا باشد. حال به شواهد (۶۴) تا (۶۶) توجه کنید:

(۶۴) مزه جاده چالوس هنوز زیر زبانه است.

(۶۵) مزه دست‌اندازهای جاده هراز را هنوز نجشیده‌ای.

(۶۶) این پسرک را نگاه کن چه بامزه می‌رقصد.

آیا ما در شواهد (۶۴) تا (۶۶) با چشیدن حرکت سروکار داریم؟ اینجا مزه حرکت مطرح نیست، مزه جاده چالوس یعنی مزه رنج حاصل از حرکت در جاده چالوس یا مزه رقصیدن پسرک یعنی مزه آن لذتی که از مشاهده رقصیدن پسرک حاصل شده است. بر اساس دیدگاه جانسون، این شاهد را می‌توان چنین توضیح داد که تجربه چشیدن، در ذهن ما، طرحی پدید می‌آورد که می‌تواند برای پدیده‌های غیرقابل چشیدن به کار رود. ولی مسئله این است که آیا من مثلاً در نمونه (۶۴) تجربه مزه داشتن را به جاده چالوس تعمیم داده‌ام یا این که جاده چالوس را به خوردنی‌های با مزه افزوده‌ام. آیا در شاهد (۶۲) برای موفقیت مسیری در نظر گرفته‌ام، یا تجربه دستیابی به موفقیت را به جلورفتن و رسیدن تعمیم داده‌ام؟ مسئله بر سر این است که کدام تجربه ما به صورت طرح عمل کرده است.

در مورد طرح قدرتی نیز به مسائلی از همین قبیل می‌رسیم؛ زیرا، ابتدا باید به صحت طرح حرکتی معتقد باشیم و مسیری را برای پدیده‌ای در نظر بگیریم که نمی‌تواند مسیر داشته باشد، سپس، در میان این مسیر، سدی ایجاد کنیم که یا غیرقابل عبور است یا قابل عبور است و یا می‌توان از کنارش گذشت. اجازه دهید برای بحث در این مورد از شاهد دیگری استفاده کنیم:

(۶۷) با این دزدی راه خوشبختی را به روی خودش بست.

بر اساس دیدگاه جانسون، ما به کمک تجربه‌ای که از مسیر در ذهن خود داریم، برای

خوشبختی راهی در نظر گرفته‌ایم. از طریق تجربه وجود پدیده‌هایی نظیر سد، دیوار و دیگر پدیده‌هایی که مسیر حرکت را مسدود می‌سازند، برای دزدی همان ویژگی را قایل شده‌ایم و آن را سد راه قرار داده‌ایم. همه این تصورات از استفاده از بسته شدن راه نیل به خوشبختی از طریق دزدی ناشی شده است. به عبارت ساده‌تر، هرچند خوشبختی نمی‌تواند راه داشته باشد و دزدی نمی‌تواند سد باشد، در شاهد (۶۷) این شرایط پیش آمده است. ما به توضیح این شرایط از طریق طرح تصویری رسیده‌ایم. این ادعا را می‌توان به تمامی شواهد (۱) تا (۶۶) تعمیم داد.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان به پرسش عمده این بحث رسید. ولی، پیش از طرح آن، اجازه دهید به شواهد (۶۸) و (۶۹) توجه کنیم:

(۶۸) هوشنگ افتاده توی....

(۶۹) هوشنگ در مسیر... می‌دود.

در جای خالی شاهد (۶۸) می‌توان واژه‌های متفاوتی را قرار داد و به نمونه‌هایی نظیر (۷۰) الف تاح دست یافت.

(۷۰) الف. هوشنگ افتاده توی چاه.

ب. هوشنگ افتاده توی تخت.

پ. هوشنگ افتاده توی وان حمام.

ت. هوشنگ افتاده توی سیاه‌چال.

ث. هوشنگ افتاده توی دردرس.

ج. هوشنگ افتاده توی هیچل.

چ. هوشنگ افتاده توی خرج.

ح. هوشنگ افتاده توی بدبختی.

به همین ترتیب می‌توان برای ساخت (۶۹) شواهد (۷۱) الف تاح را به دست داد.

(۷۱) الف. هوشنگ در مسیر دانشکده می‌دود.

ب. هوشنگ در مسیر تاکسی‌های فرودگاه می‌دود.

پ. هوشنگ در مسیر رودخانه می‌دود.

ت. هوشنگ در مسیر حرکت تانک‌ها می‌دود.

ث. هوشنگ در مسیر خوشبختی می‌دود.

ج. هوشنگ در مسیر بدبختی می‌دود.

ج. هوشنگ در مسیر فلاکت می‌دود.

ح. هوشنگ در مسیر اعتیاد می‌دود.

بر اساس دیدگاه لیکاف و جانسون، جملات ث تا ح شواهد (۷۰) و (۷۱) بر مبنای طرح حجمی و حرکتی ساخته شده‌اند، در حالی که جملات الف تا ت چنین نیستند. در شاهد (۷۰) الف، چاه، به این دلیل که خود دارای حجم است و می‌تواند ظرف تلقی شود، درگیر مسئله طرح حجمی نیست؛ در حالی که در دسر در شاهد (۷۰ ث) از حجم برخوردار نیست و، در شاهد، نمودار عملکرد طرح حجمی است. حال جمله (۷۰ ث) را با (۷۲) مقایسه کنید:

(۷۲) هوشنگ گرفتار دردسر شده است.

در این شاهد، برخلاف شاهد (۷۰ ث)، واژه دردسر از ویژگی داشتن حجم یا ظرف بودن برخوردار نیست. این نکته در مورد شواهد (۷۱) نیز به همین ترتیب قابل طرح است. پس می‌توان مدعی شد که، در ساختی نظیر (۶۸)، طرح حجمی گاه هست و گاه نیست. ما برای درک این نکته که واژه‌ای مانند دردسر به عنوان ظرف عمل می‌کند یا نه، نیازمند ساختی نظیر افتاده توی... هستیم و الا دردسر فی‌نفسه از این ویژگی برخوردار نیست. این البته در شرایطی است که افتادن توی... در معنایی به کار برود که با تجربیات فیزیکی ما در جهان خارج سازگار باشد. به عبارت ساده‌تر، دردسر زمانی می‌تواند به عنوان ظرف کاربرد یابد که افتادن و توی در معنی صریح و اولیه خود، یعنی «سقوط از بالا به پایین» و «درون» به کار روند.

حال به شواهد (۷۳) تا (۷۵) توجه کنید:

(۷۳) نگاهم افتاد توی کاسه.

(۷۴) کارم افتاده توی فرودگاه.

(۷۵) پرونده‌اش افتاده توی بایگانی.

جمله (۷۳) به این معنی است که «توی کاسه را نگاه کردم»؛ جمله (۷۴) را زمانی به کار می‌برم که مثلاً مأموریت شغلی پیدا کرده‌ام و قرار است در فرودگاه کار کنم یا چیزی شبیه به این؛ و جمله (۷۵) بیشتر به این معنی است که پرونده شخص مورد نظر در جریان کارهای اداری نیست و بایگانی شده است. پس، برای درک افتادن توی... نیاز به واژه‌های

هم‌نشین با چنین زنجیره‌ای داریم.

حال می‌توانیم پیچیدگی مطلب را دریابیم. ما، از یک سو، برای درک این نکته که واژه‌ای مانند دردرس به صورت نوعی ظرف به کار رفته است یا نه، نیازمند آنیم که چنین واژه‌ای را در هم‌نشینی با زنجیره‌ای نظیر افتادن توی... در نظر بگیریم و، از سوی دیگر، برای این‌که دریابیم افتادن توی... در چه معنایی به کار رفته است، باید به واژه‌هایی مثل دردرس توجه کنیم که جای خالی را پر می‌کنند. در شواهد (۷۳) تا (۷۵)، واژه‌های کاسه، فرودگاه و بایگانی از حجم برخوردارند و می‌توانند ظرف تلقی شوند. ولی افتادن توی... در هیچ یک از این سه جمله در معنی، سقوط به درون... به کار نرفته است. حال چگونگی می‌توان با قاطعیت گفت که، در جمله‌ای نظیر (۷۰ ث)، ما با معنی «هوشنگ به درون دردرس سقوط کرده» سر و کار داریم و از این طریق مدعی شویم که دردرس به عنوان یک ظرف عمل کرده است؟

مسئلهٔ چنین پرسشی را می‌توان به همه شواهد از این دست تعمیم داد و مسئله را به صورتی کلی‌تر مطرح ساخت و پرسید که آیا ممکن است، به هنگام هم‌نشینی نشانه‌های زبان با یکدیگر، مدعی تغییری در یک نشانه شد و ثابت کرد که دیگر نشانه‌های هم‌نشین با آن بدون تغییر باقی مانده‌اند یا، به عبارت ساده‌تر، آیا ممکن است تغییری را در معنی واحدی از زبان مطالعه کرد و به این دل خوش کرد که سایر واحدهای هم‌نشین با آن تغییر معنایی نیافته‌اند؟

ما، در دیدگاه لیکاف و به ویژه جانسون به هنگام معرفی طرح‌های تصویری، با چنین مشکل عمده‌ای مواجه می‌شویم. اینان برآن‌اند که، در شواهدی مانند (۶۰)، نوشتن پایان‌نامهٔ دکتری به مسیری تشبیه شده است که آغاز و پایانی دارد و *he's nearly there* نمودار چنین تصویری است؛ در حالی که ابتدا باید ثابت کرد همین عبارت نمودار مسیری حرکت، وقتی در هم‌نشینی با *he's writing a PhD thesis* قرار می‌گیرد، تغییر معنی نمی‌دهد و نمودار زمان نمی‌گردد. به عنوان شواهدی از زبان فارسی، اجازه دهید شاهد (۱) را مجدداً به شمارهٔ (۷۶) مطرح سازیم:

(۷۶) رفته تو فکر.

ما زمانی می‌توانیم ادعا کنیم که در این شاهد فکر دارای حجم است و به عنوان ظرف عمل می‌کند که مدعی شویم رفته تو... در معنی اولیهٔ خود به کار رفته است. آیا واژهٔ فکر





سبب تغییر معنی رفته تو... نمی‌شود؟

در بخش حاضر سعی بر آن بود تا میزان قطعیت فرضیه معنی‌شناسان شناختی در معرفی طرح‌های تصویری معلوم گردد. مسلماً تردید در یک فرضیه و ذکر نارسایی‌های آن زمانی منطقی و مقبول می‌نماید که جانشینی برای آن متصور باشد. برای ارائه پیش‌نهادی تازه در همین مورد، ابتدا باید مشخص شود که اساساً منظور از معنی اولیه چیست و سپس معلوم گردد که هم‌نشینی واحدهای زبان در تغییر این معنی اولیه، یا بهتر بگوییم معنی آغارین یک صورت زبانی، تا چه اندازه دخیل است.

### ۶ هم‌نشینی معنایی

تأکید نگارنده این سطور بر این است که واحدهای زبان، پس از هم‌نشینی با یکدیگر، تحت تأثیر افزایش یا کاهش معنایی قرار می‌گیرند و تغییراتی در معنی اولیه آنها روی می‌دهد که به تدریج به چند معنایی واحدهای زبان می‌انجامد. مثلاً دویدن در شاهد (۷۷):

(۷۷) باید خیلی بدوی تا معنی‌شناس شوی

به معنی «تلاش کردن» به کار می‌رود، نه این‌که مسیری را برای «معنی‌شناس شدن» در نظر بگیریم و مدعی شویم که «دویدن» در این مسیر در همان معنی اولیه‌اش، یعنی مثلاً «حرکت سریع پاها برای انتقال از نقطه‌ای به نقطه دیگر»، یا چیزی شبیه به این به کار رفته است.

برای ورود به این بحث ابتدا باید معلوم کرد که معنی اولیه یا آنچه معمولاً در سنت، معنی حقیقی یک لفظ نامیده می‌شود کدام است. فرض کنید برحسب همین سنت، معنی اولیه را همان معنایی بدانیم که واضح به هنگام وضع لفظ در نظر داشته است (← صفوی ۱۳۷۹، ص ۲۴۳)؛ یعنی، به اعتبار دیدگاه لیکاف و جانسون، به دنبال وضعی بگردیم که، با شناخت تجربه‌ای از جهان خارج، لفظی را برای اشاره به آن تجربه وضع کرده است. این حکم نه تنها راه‌گشا نیست بلکه مشکل‌آفرین نیز هست؛ زیرا، زبان همواره در حال تغییر است و این تغییر را در صورت و معنی واحدهای خود می‌نمایاند. حال فرض کنید معنی اولیه یک لفظ را پربسامدترین معنی آن لفظ در نظر بگیریم. مثلاً از اهل زبان پرسیم که از میان معانی مختلف واژه دویدن در شواهد (۷۸) تا (۸۴)، کدام یک را معنی حقیقی یا

معنی اولیه این واژه می‌دانند.

- (۷۸) هوشنگ تمام راه را تا خانه دوید.
- (۷۹) چشمش دنبال شیرینی می‌دود.
- (۸۰) رنگ آبی توی رنگ زرد دوید.
- (۸۱) هر چه بدوی به جایی نمی‌رسی.
- (۸۲) بدو این مسئله را حل کن.
- (۸۳) دوید توی حرفم.
- (۸۴) چشمم دودو می‌زند.

شاید، در همان نگاه نخست، برای اهل زبان معنی اولیه «دویدن» همانی بنماید که در شاهد (۷۸) به کار رفته است. ولی چگونه ممکن است این معنی اولیه آن قدر تغییر یابد که مثلاً در شاهد (۷۷) به معنی «تلاش کردن» شود و در شاهد (۸۲) به معنی «عجله کردن» و در شاهد (۸۰) به معنی «قاطی شدن»؟

مسئله بر سر این است که به نظر می‌رسد این معانی متعدد از طریق واحدهای هم‌نشین پدید می‌آیند و از طریق افزایش یا کاهش معنایی به واحدهای زبان انتقال می‌یابند. برای درک بهتر مطلب اجازه دهید به شاهد (۸۵) توجه کنیم.

(۸۵) در [راه] زندگی به بن‌بست رسید.

به نظر نگارنده این سطور، مسئله را می‌توان به این ترتیب مورد تحقیق قرار داد که واژه راه در هم‌نشینی با زندگی قرار گرفته و، تحت فرایند انتقال معنایی<sup>۲۶</sup>، آنچه مفهوم این واژه به حساب می‌آمده به واژه زندگی انتقال یافته است. کاهش معنایی در واژه راه در حدی است که حضور این واژه را به حشو مبدل ساخته و افزایش معنایی در واژه زندگی به حدی رسیده که معنی کامل واژه راه را نیز در بر گرفته است.

به شواهد (۸۶) تا (۹۰) توجه کنید:

- (۸۶) برو [دیس] پلورا بیاور.
- (۸۷) برو [موی] سرت را کوتاه کن.
- (۸۸) [کشیدن] سیگار برای سلامتی مضر است.
- (۸۹) [شیر] آب را بنند.

26) semantic shifting

(۹۰) [هوای] اتاق خیلی سرده.

در شواهد (۸۶) تا (۹۰) نیز ما با همین افزایش و کاهش معنایی مواجهیم. واژه‌ای که در میان قلاب آمده معنی خود را به واژه هم‌نشین خود انتقال داده و کاهش معنایی پیدا کرده است. این کاهش معنایی در حدی است که حضور چنین واژه‌ای در زنجیره کلام حشو تلقی شده و سبب حذف آن شده است. به این ترتیب، مسئله بر سر این نیست که مثلاً، در شاهد (۸۶)، ما از طریق تجربه فیزیکی دیدن دیس طرحی تصویری در نظر گرفته و برای پلو به نوعی دیس بودن قایل شده باشیم. در مورد مسئله انتقال معنایی و فرایندهای افزایش و کاهش معنایی به تفصیل بحث کرده‌ام (← آثار نگارنده در منابع پایانی). برای ادامه این بحث و محک زدن صحت و سقم این دیدگاه به شواهد (۹۱) و (۹۲) توجه کنید:

(۹۱) در راه خوشبختی تلاش می‌کرد.

(۹۲) در راه خوشبختی مسافرکشی می‌کرد.

به نظر نگارنده، شاهد (۹۱)، در اصل، شکل نهایی جمله‌ای نظیر در راه رسیدن به خوشبختی تلاش می‌کرد است و رسیدن در این جمله به معنی «دست یافتن» به کار رفته است. ولی شاهد (۹۲) یا اصلاً کاربرد ندارد یا در قالب نوعی طنز قابل طرح است و یا ممکن است این معنی را به ذهن متبادر سازد که مثلاً خوشبختی محله یا خیابانی است که سبب شده این جمله، در قیاس با در راه نمایشگاه/ دانشگاه/ سعادت‌آباد... مسافرکشی می‌کرد، ساخته شده باشد. پس مسئله این نیست که بتوان، از پیش و بدون در نظر گرفتن واحدهای هم‌نشین، به درک معنی رسید و مثلاً انتظار داشت که، در فرهنگ‌های لغت، یکی از معانی خوشبختی، «رسیدن به خوشبختی»، یکی از معانی سیگار، «کشیدن سیگار» یا یکی از معانی پلو، «دیس پلو» بیاید، در حالی که این معانی را می‌توان در شواهد (۸۶)، (۸۸) یا (۹۱) یافت.

## ۷ نتیجه‌گیری

در این مقاله کوشش شده است میزان صحت دیدگاهی که تحت عنوان طرح‌های تصویری مطرح گردیده بررسی شود. مسلماً تأیید یا عدم تأیید چنین نگرشی از ارزش مساعی

معنی‌شناسان شناختی نخواهد کاست؛ زیرا، به نظر نگارنده آنچه به آراء این دسته از معنی‌شناسان ارزش می‌بخشد نگرش کل‌گرای آنان نسبت به زبان است. در این‌که انسان تجربیات خود را از جهان خارج به زبان خود منتقل می‌سازد و، در این انتقال، از ساخت‌های مفهومی بهره می‌گیرد حرفی نیست. این نیز قابل قبول است که سطوح تحلیل زبان مستقل از یکدیگر نیستند و در کفایت مفهوم سوسوری از نشانه زبانی می‌توان تأمل کرد. ولی آنچه، در این میان، به اختلاف نظر می‌انجامد، نگرش نسبت به عملکرد واحدهای زبان در نظامی است که ارزش هر واحدش به ارزش سیر واحدهای درون آن نظام وابسته است. نگرشی که در این مقاله به عنوان جانشین طرح‌های تصویری ارائه شد، از طریق دو فرایند افزایش و کاهش معنایی، نه تنها می‌تواند توجیهی برای شواهد مورد نظر معنی‌شناسان شناختی به دست دهد بلکه این امکان را نیز فراهم می‌آورد که دیگر انواع تغییرات معنایی هم‌زمانی، از جمله مجاز (← صفوی، «نگاهی تازه به فرایند مجاز...») و نیز چند معنایی هم‌نشینی و جانشینی (← همو، «نگاهی تازه به مسئله چندمعنایی واژگانی»)، را تحلیل و بررسی کنیم.

### کتاب‌نامه

- دبیرمقدم، م. (۱۳۷۸)، زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران: سخن؛  
 سوسور، ف. دو. (۱۳۷۸)، دوره زبان‌شناسی عمومی، صفوی، ک. (مترجم)، تهران: هرمس؛  
 صفوی، ک. (۱۳۷۹)، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی؛  
 —، (زیر چاپ)، «نگاهی تازه به مسئله چند معنایی واژگانی»، نامه فرهنگستان؛  
 —، (زیر چاپ)، «نگاهی تازه به فرایند مجاز در زبان و ادب فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد؛  
 مصاحب، غ. (سرپرست)، (۱۳۴۵-۱۳۷۴)، دایرة المعارف فارسی، تهران: جیبی.

1. BRUGMAN, C. (1988), *The Story of Over: Polysemy, Semantics and the Structure of the Lexicon*. N.Y: Garland;
2. BRUGMAN, C. and G. Lakoff. (1988), "Cognitive topology and lexical networks", In S. Smal et.al. (eds). *Lexical Ambiguity Resolution: Perspectives from Psycholinguistics, Neuropsychology and Artificial Intelligence*, 477-508. San Mateo, CA: Morgan Kaufmann;
3. CHOMSKY, N. (1965), *Aspects of the Theory of Syntax*, Cambridge, MA: MIT Press;
4. —. (1988), *Language and Problems of Knowledge. The Managua Lectures*, Cambridge, MA: MIT Press;
5. FAUCONNIER, G. (1985), *Mental Spaces*, Cambridge, MA: MIT Press;

6. — (1994), *Mental Spaces: Aspects of Meaning Construction in Natural Language*, Cambridge: Camb. Univ. Press;
7. GIVÓN, T. (1984), *Syntax: A Functional-Typological Introduction*, Vol 1. Amsterdam: John Benjamins;
8. — (1990), *Syntax: A Functional-Typological Introduction*, Vol 2. Amsterdam: John Benjamins.
9. JOHNSON, M. (1987), *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination and Reason*. Chicago: Univ. of Chicago Press;
10. — (1993), *Moral Imagination: Implications of Cognitive Science for Ethics*, Chicago: Univ. of Chicago Press;
11. KANT, I. (1781), *Critique of Pure Reason*, Politis. V. (trans). London: Everyman;
12. LAKOFF, G. (1988), "Cognitive Semantics", In Eco. U. et al. (eds). *Meaning and Mental Representations*. 119-154. Bloomington and Indianapolis: Indiana Univ. Press;
13. LAKOFF, G. and M. JOHNSON, (1980), *Metaphors We Live By*. Chicago: Univ. of Chicago Press;
14. LANGACKER, R.W. (1987), *Foundations of Cognitive Grammar*, Vol 1, Stanford, CA: Stanford Univ. Press;
15. — (1990), *Concept, Image and Symbol: The Cognitive Basis of Grammar*;
16. LYCAN, W.G. (2000), *Philosophy of Language: A Contemporary Introduction*, London and N.Y.: Routledge;
17. SAEED, J.I. (1997), *Semantics*, Oxford: Blackwell;
18. SWEETSER, E.E. (1990), *From Etymology to Pragmatics*, Cambridge: Camb. Univ. Press;
19. TALMY, L. (1988), "Force dynamics in Language and Cognition", *Cognitive Science*. 12: 49-100.

